

## ایران و افغانستان

مکتوب از تهران  
بفام جناب دوکتور  
عمود خان افشار

## از لحاظ وحدت تاریخی سیاسی و ادبی

آقای مدیر محترم انجمن ادبی کابل،

نامه گرامی و شش شماره از سال دوم مجله نفیس کابل، را که ارسال فرموده بودید رسید. کمال تشکر را از این لطف دارم. تاسیس انجمن ادبی و طلوع مجله شریفه را که ناشر افکار آنست صمیمانه تبریک گفته دوام و توفیق هر دو را آرزو مندم. در قبال تقاضائی که فرموده اید شرح ذیل را نوشته تقدیم میکنم.



باور بفرمائید که اینجانب افغانستان را تقریباً باندازه ایران

یک روح در دوست میدارم و معتقدم که ایرانی و افغان هر چند سیاست تشکیل

دو بدن در دولت مستقل میدهم ولی در حقیقت یک ملتیم در قالب دو مملکت

و یک روحیم در دو بدن. همانند او که شما در مرا - له خود اشاره

کرده اید و بالاخص در حالی که شرکت نژاد و زبان و تاریخ ادبی افغانان و فارس را

بهم آمیخته امروزه حساسین مملکتین باید معنأ دست بدست داده و برای پیش بردن زبان

فارسی در ممالک آسیای وسطی سعی ورزند.

شما در ضمن عبارت جامع خود یک نکته را ناکفته گذاشته اید و آن وحدت تاریخ

سیاسی دو کشور است تا پایان شاهنشاهی نادرشاه افشار که از آن پس رشته وحدت سیاسی ما بوسیله تشکیل دو دولت مستقل از هم گسیخته شد. من برخلاف تصور بعضی باین گسیختگی اهمیتی نمینهم و این دوگانگی سیاسی را در وحدت حقیقی فیما بین مؤثر نمیشمارم. زیرا همانطور که بودن افغانستان و ایران در دو طریقه مذهبی تأثیر مخالفی در وحدت نژاد و زبان آنها ندارد همینطور هم از اینکه دارای دو دولت یعنی دو اداره مستقل سیاسی هستند تغییری در یگانگی آنها از جهات دیگر نمیدهد. من اصلاً این مقاله را در همین زمینه مینویسم و تقاضا دارم نویسندگان محترم افغانستان هم نظرهای خود را بنگارند.

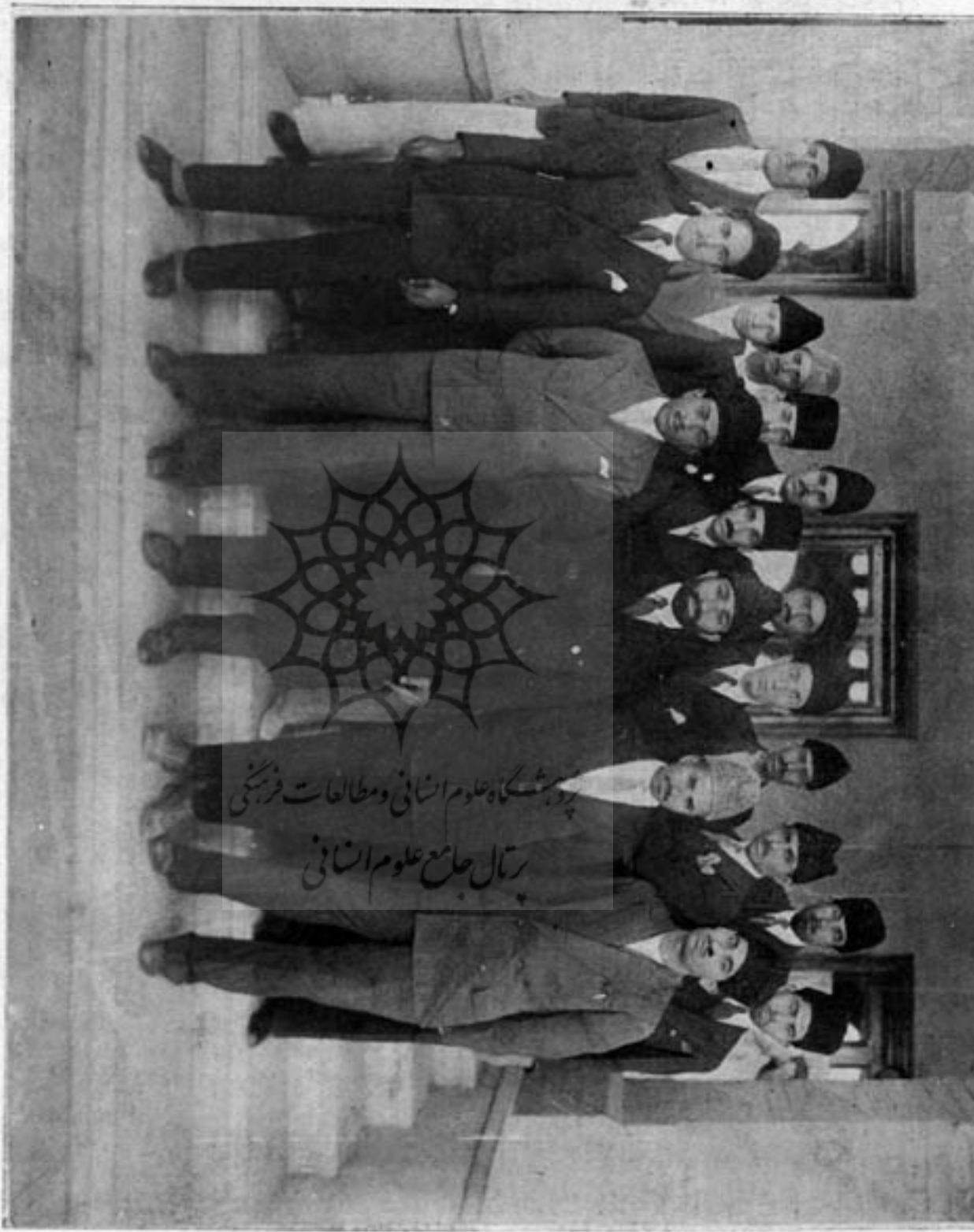
علاوه بر اینکه شما این حقیقت مسلم را در عبارت خود مسکوت گذاشته اید در خلال سطور مجله کابل نیز مشاهده میشود که نویسندگان محترم آن مجله ساعیند تاریخ سیاسی و ادبی ایران و افغانستان را که تا اقرض شاهنشاهی نادرشاه کاملاً بهم آمیخته و یکی است از هم جدا کنند. این کار بنظر من نه صحیح است و نه لازم، نه مفید است و نه قابل قبول. در صفحه ( ۶۰ ) و بعد از شماره ۱۳ مجله نوشته شده: «در دوره اسلام بعلاوه سلسله مشهوره سامانیان بلخ خانواده های شاهی طاهریان هرات و صفاریان سیستانی پیشتر از غزنویها به تشکیل دولت های افغانستانی پرداخته اند... یمن الدوله محمود زابلی سلطان معروف افغانستان بعدها به توسیع حدود پرداخت و بخارا و خوارزم را با ولایات اصفهان ری همدان مسخر و ضمیمه شاهنشاهی افغانستان نمود... شاهنشاهی غزنویان قسمت بزرگ هندوستان را مسخر و دیانت اسلامی را بامدنیست افغانیه در آنجا ترویج نمود. غزنویها زبان ادبی افغانستان (فارسی) را بهندوستان ارمغان بردند و صدها نفر علما و فضلا و شعرا فی افغانی در آن سرزمین بنشر علوم و معارف و ادبیات افغانی مشغول گردیدند...»

این مسئله مورد انکار نیست که بعضی از سلطنت های ایران بعد از اسلام در خارج حدود ایران کنونی در ماوراءالنهر یا افغانستان تشکیل شده و حتی اغلب شعرا فی بزرگ فارسی زبان در اطراف مملکت امروزی ایران پرورش یافته اند، مانند ملای روم نظامی گنجیه عنصری بلخ سنائی غزنه و غیره. من خود در کتاب سیاست اروپا در ایران، که دوازده سال





شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروپشکامہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
رسالہ جامع علوم انسانی

ع ، عبد الغفار خان مدیر عمومی اور اوراق وزارت خارجہ و اعضاء ادارى خان



پیش در برلین طبع شده در صفحه ( ۱۹۰ ) افغانی بودن سلطان محمود را تصدیق داشته ام ، هر چند عثمانیها مدعیند که سلطان مذکور چون از غلامزاده گان ترك بوده نه ایرانی است و نه افغانی . بهر حال از اهل افغانستان بودن محمود و دران کشور مقرر سلطنت داشتن او ملازم با آن نیست که امپراطوری بنام شاهنشاهی افغانستان ، وجود خارجی داشته است . با این منطق تاجکیهای ترکستان هم ممکن است و شاهنشاهی تاجیکستان ، اختراع کنند . . . بعضی از مندرجات مجله شریفه خرد این معنی را روشن میکنند . در صفحه ۹۴ شماره ۱۵ نگاشته شده : « کلمه افغان در اوائل ظهور اسلام بقبائل چندی از افغانان غور اطلاق میشد و در مورد شعبه ابدالی پختانه مستعمل و در قرن شش هجری در مقابل قبائل خلیج اسم افغان بتواتر مذکور گردید تا آن که اسم عمومی پختانه ها شد و بالآخره در قرن ۱۸ مسیحی نام ملی افغانستان قرار گرفت . »

در صفحه ۴۱ شماره ۱۵ بعضی از اشعار قصیده غزالی عنصری ( از اهل افغانستان ) ملك الشعراي در بار غزنوي در فتوحات سلطان محمود بمطلع ذیل مندرج است :

« ایا شنیده هنرهای خسروان بخبر ،

« یاز خسرو مشرق عیان بین توهنر . »

و درین شعر او را « شاه ایران ، خوانده میگوید :

« و از هیاطله گویم عجب فرومانی ،

« که شاه ایران آنجا چگونه کرد سفر ، »

هما نظور که ایتالیا تیرای امروز نمیگویند و نمیتوانند بگویند و امپراطوری ایتالیا ، بجای امپراطوری روم ، یا تاریخ و تمدن ایتالیا ، بجای تاریخ و تمدن روم ، و حال آنکه دولت امروزی ایتالیا وارث قسمتی از روم قدیم است و شهر روم مرکز قیصره مقرر سلطنت ایتالیاست همینطور هم افغانها نباید شاهنشاهی ایران را شاهنشاهی افغانستان بنامند ، حتی ایران هم نباید خود را وارث منحصر امپراطوری ایران قدیم بدانند ایران و افغانستان دو فرزند يك پدر هستند که تا پدر آنها میزیست زندگانی مشترك داشتند و اینک هم که مستقل شده در افتخارات اجدادی بایکدی بگر شیریکند .

شهری در دامنه البرز کوه خراب شده و تقریباً بجای آن طهران امروز مهمترین شهر ایران است . محمد ذکریای رازی طبیب چند صد سال پیش از اهل آن شهر بوده است . آیا جا میز است که امروز طهران آنها اورا ( دکتر محمد خان ذکریای طهرانی ) بنا مند ؟ عثمانیها بی باکانه این قسم ، تحقیقات ادبی من در آوردی ، دارند ، مثلاً مولوی خاقانی نظامی وغیره را چون در نواحی که امروز در آنجا ترکی تکلم میشود میزیسته اند توراتی میپندارند ، حتی زردشت را هم ترك میدانند . عثمانیها بواسطه فقر ادبی وعادت وخوی تر کنازی است که دست چپاول بافتخارات دیگران دراز کرده اند . . . . .



حکما و شعراي بزرگ مانند ابو علی سینا فردوسی خیام سعدی خواجه نصیر عصری حافظ سنائی وغیره از مفاخر مشترك ما هستند وشایسته نیست بتصور اینکه عصری بلخی است یا سنائی غزنوی است وشهر بلخ وغزنه در افغانستان واقع است ایرانیا آنها را از کمال الدین اسمعیل یا جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی عزیز تر شمارند ، یا افغانها چون سعدی وحافظ شیرازی هستند آنها را باندازه حظه باد غیبی یا حقوری هر وی گرامی ندارند ؛ چه این بزرگان همه در زمانی میزیسته اند که ایران وافغانستان یکی بوده وتشکیل شاهنشاهی ایران را میداده ، یا اگر سیاست مجزای از هم بوده بواسطه سلطه اجانب بر آنها یا ملوک الطوائف امراء وموقتی بوده است ، برخلاف امروز که هر دو دارای سلطنت ایرانی نژاد مستقل ملی هستند . این طوردوگانگی سیاسی باوحدت سیاسی در نظر نگارنده از لحاظ دیگر چندان فرقی ندارد ، زیرا هر دو مملکت برای يك مقصود که ترویج زبان فارسی وعظمت تاریخ وادبیات مشترك باستانی وحفظ نژاد ایران در برابر خطر زرد ( توراتی ) باشد کار میکنند وهمین اشتراك در تاریخ گذشته ووحدت در آمال ملی کافی است که دو ملت را برای



همیشه برشته یگانگی متصل و محکم نگاه دارد و بعلاوه اشتراك مساعی دو دولت را نیز در مسائل سیاسی و اقتصادی الزام کند .  
با این نظر اختلاف اینکه ابوعلی و سنائی یاسید جمال الدین از اهل ایران بوده اند یا افغانستان از میان برداشته خواهد شد و این بحث بهمان اندازه جایز شمرده میشود که امروز در خود ایران راجع باینکه صائب تبریزی است یا اصفهانی نظامی گنجویست یا قمی - وحشی کرمانی است یا یزدی - بحث میشود ، یعنی بحث ادبی و علمی نه بحث سیاسی .



هم در مراسله انجمن ادبی و هم از بجله کابل آشکار است  
فارس یا ایران ؟  
که ادبای افغانستان اصرار دارند مملکت امروزی ایران را  
( فارس ) بنامند . بنظر من اینکار هیچ لزومی ندارد ، از  
طرف دیگر عیبی و ضرری هم نخواهد داشت . فارس در اصطلاح امروز خود ایرانیها اسم  
یکی از ایالات جنوبی ایران است که در زمان هخامنشیان و غیره کانون شاهنشاهی ایران بوده  
و زبانهای اروپائی با تغییر لفظ اسم مملکت امروزی ایران شده است . ( ۱ ) عیبی که میتواند  
داشته باشد اینست که در زبان و ادبیات مشترک يك اختلاف بزرگ ایجاد خواهد نمود و  
نتیجه ای که از آن منظور است درست روشن نیست . شاید برای آن باشد که چون افغانستان  
در تاریخ سیاسی و ادبی ایران بزرگ شرکت و سهم عمده دارد ادبای افغان تصور نموده  
باشند که اطلاق کلمه ایران به مملکت امروزه ایران سبب آن شود که انتساب رجال سیاسی  
و ادبی نامی ( که وطن خاص آنها افغانستان و وطن عام آنها ایران کبیر بوده ) بنام ایران ،  
از افتخارات خاصه افغانستان بکاهد و تصور شود که این مفاخر منحصرأ متعلق بایران

( ۱ ) بزبان فرانس ( پرس ) Perse بزبان انگلیسی ( پرشیا ) Persia آلمانی ( پرزین ) Persien  
اطالیائی ( پرسیا ) Persia و قس علیهذا

امروز است. این فرض بخطاست: نه ایرانیها چنین ادعائی دارند و نه دیگران چنین تصویری میکنند. هیچ مانعی ندارد که يك اسم خاص دارای دو یا چند معنی باشد، مثل اینکه کابل و اصفهان هم اسم شهر است و هم اسم ولایت، لوکرامبورک و مکزیکو (زبان انگلیسی) هم نام مملکت است هم نام شهر. حتی وقتی گفته میشود (امریکا) در اصطلاح هم بمعنی یکی از دول امریکاست (حکومت دول متحده امریکای شمالی) و هم اسم قاره یا بر امریکاست که مشتمل بر امریکای شمالی مرکزی و جنوبی است. همین طور اگر کلمه ایران هم دو یا چند معنی داشته باشد چه اشکالی دارد؟ فرنگیها دولت امروز ایران را از آن جهت به تلفظات مختلف خود (پارس) می نامند که این مملکت را باقی مانده و مهمترین وارث شاهنشاهی پارس قدیم Empire/des/Perses که مشتمل بر ایران و افغانستان هر دو بوده میداند.

پس اگر مقصود ادبای افغان از استعمال کلمه فارس بجای ایران این باشد که ایران بزرگ باستانی غیر از ایران کوچک امروزه است با تغییر اسم آن بفارس این منظور حاصل میشود، زیرا پارس و ایران بطوری که شرح داده شد در حقیقت يك مفهوم دارد، کما اینکه زبان فارسی نیز نه بمعنی لهجه ایالت فارس و نه بمعنی لسان مملکت امروزی ایران است بلکه مقصود از آن زبان ادبی همه ایرانی نژادان از ایرانی و افغانی و تاجیک و بلوچ و کرد و غیره میباشد، و گرنه همانطور که شما در افغانستان زبان محلی (پشتو) دارید در ایران هم زبانهای محلی (لری) (کردی) (گیلکی) (مازندرانی) (بلوچی) (گبری) و غیره داریم که هر يك نسبت بزبان ادبی فارسی همان تفاوت را دارد که (پشتو) را نسبت بفارسی است.

با این که بهترین ادبیات فارسی پیش از اینکه در پارس یا ایران نوشته شود در افغانستان نوشته شده و بعضی از فصیحترین شعرای فارسی زبان آن عصر از اهل این مملکت بوده اند هیچ بخیال شما نگذشته است که اسم زبان فارسی را تغییر داده آنرا زبان افغانی بگوئید، بترس آنکه اگر گفته شود شعرای فارسی زبان تصور رود در میان آنها افغانستانی نبوده اند. البته این کار عاقلانه ای بوده است و هرگز هم چنین تصویری نخواهد شد. با اینکه اسم این



زبان فارسی است شما آنرا بحق زبان ادبی خود میدانید و بسیاری از بزرگترین گویندگان این زبان هم همشهریان شما بوده اند . بهمین دلیل هیچ مانعی ندارد که شما سلطان محمود و عنصری را که از اهل افغانستان بوده اند شاهنشاه و ملك الشعراى ایران بدانید یعنی ایران بزرگی که مشتمل بر افغانستان و ایران هر دو بوده است . تمام این بزرگان دارای دو وطن بوده اند : - وطن خاص : ( افغانستان ) و وطن عام : ( ایران ) . من بیش از این در این زمینه بسط مقال نمیدم و یقین دارم با تفکر زیاد تری راضی نخواهید شد که بی هیچ فایده و لزوم چنین اختلاف بزرگی در میان بیفتد .

\*\*\*\*\*

اگر ادبای افغان میخواهند هما نظر که وارث تاریخ ایران کبیر ، سیاسی و ادبی و سایر آثار باقیه شاهنشاهی ایران باستان و افغانستان و ایران امروزی هر دو هستند ( از اینکه نام ایران را برادر بزرگتر بارث برده سوء تفاهمی بتصور انحصار وراثت او در مابقی ترک روی ندهد ) بجای آنکه اسم برادر را تغییر داده ( فارس ) بنامند شاهنشاهی ایران قدیم را که جامع هر دو مملکت است ، ایران کبیر ، بنامند . و گرنه بجای شایسته است که ما ابو شکور بلخی را از خود ندانیم یا شما داریوش هخامنشی و انوشیروان ساسانی را خارجی تصور کنید ، یا هر دو رود کی بخارائی را ترکستانی بدانیم ، یا بر سر فرخی سیستانی منازعه کنیم ؟ ( در مجله شریفه این شاعر را از شعراى افغانستان شمرده اید . ) - خیر ! ما و شما در تاریخ سیاسی و ادبی تازمان انقراض سلطنت نادر شاه افشار شریک هستیم اعم از اینکه مردان سیاسی و ادبی درین طرف جبال خراسان زیسته اند یا آنطرف و نباید دوگانگی قائل شده یک تاریخ سیاسی و ادبی بنام فارس و یک تاریخ سیاسی و ادبی بنام افغانستان تدوین

نمائیم . اوپرا طوری هخامنشی و ساسانی که شهشاهان آن پارسیان بودند یا شهنشاهی محمود غزنوی که مقر او افغانستان بود هر سه شاهنشاهی ایران کبیر است .

اگر اشرف و محمود از افغانستان باصفهان آمده سلسله سلاطین صفوی را منقرض کردند یا اگر نادر شاه اصفهان را از افغانها تخلیه کرد و قندهار را گرفت اینها را باید از قبیل جنگهای داخلی در ایران کبیر دانست . وقتی معتقد شدیم که همه این اشخاص از بزرگ و کوچک متعلق بایران کبیر هستند دیگر لازم نخواهد شد که مجله کابل منوچهری دامغانی را با اینکه بشهادت اینشعر

• سوی تاج عمرانیان هم بدینسان ،

• بیامد منوچهری دامغانی ،

او خود را دامغانی میداند ( منوچهری بلخی ) بنگارد ( صفحه ۲۱ شماره ۱۸ - سال دوم کابل ) ، یاسید جمال الدین اسد آبادی را با اینکه مدتی از فوت او نگذشته و اقوام خیلی نزدیک او ( خانواده جمالی ) در اسد آباد ( همدان ) مقیمند افغانی بنویسند ، یا فلان مجله ایرانی بنخواهد از اقتضات خاصه افغانستان چیزی بنفع اختصاصی ایران بکاهد .

پان ایرانیسم ،  
- یا -  
اتحاد ایرانیان

در دنیا بعضی اصطلاحات سیاسی است که مفهومی مختلف و معانی خاص دارد . مثلاً : پان اسلام ، یعنی اتحاد اسلام ، پان ژرمانیسم ، یا اتحاد آلمانها ، پان تورانیسم ، یا اتحاد تورانیان ، پان امریکانیسم ، یا اتحاد امریکاییان ، پان اسلاویسم ، یا اتحاد اسلاوها ، پان عربیسم ، یا اتحاد اعراب و غیره هر یک معنای مخصوصی بخورد دارد که در موارد دیگر صدق نمیکند .



پان ایرانیسم، یا اتحاد ایرانیان هم عقیده من یک معنی خاص دارد. همه بالأخره يك جهت مشترك دارد و آن لزوم اتحاد است: گاهی اتحاد مذهبی، گاهی اتحاد سیاسی، زمانی اتحاد نژادی و قس علیهذا. مقصود آنکه همیشه و در همه جا منظور از این اتحادها، یا پانها، در تحت يك حکومت و يك اداره سیاسی قرار دادن دولتها و ملت های مختلف نیست. مثلاً وقتی گفته شود، پان امریکا نیسم، مقصود اتحاد کلیه ملل و دول امریکاست در برابر نفوذ اقتصادی یا سیاسی غیر امریکائی و این فکر دنباله عقیده (منروئه) معروف Monroe و امریکا مال امریکا نیست، میباشد و الا، اتحاد امریکائیان، بمعنی یکی شدن ملت های دول مختلف امریکا قابل قبول نیست، زیرا در قاره امریکا ملل از نژاد و طوایف و مذاهب و زبانها و عادات و اخلاق گوناگون (انگلو ساکسون - اسپانیول - پرتغالی و غیره) وجود دارد. یا از اتحاد اسلاوها، که عبارت از روسها - لهستانیها - چکها - اسلواکها - بلغارها - صربها - کرواتها - اسلونها و غیره هستند و اکنون تشکیل پنج شش دولت مستقل باسیا - تهای مختلف میدهند مقصود وحدت سیاسی و در تحت يك حکومت قرار گرفتن آنها نیست که غیر منطقی و غیر عملی است. همچنین مقصود از پان اسلام نیسم، یکی شدن عالم اسلام از لحاظ تشکیلات سیاسی نیباشد زیرا مسلمانان عالم عبارت از ملل مختلف و مرکب از نژادها و دارای السنه گوناگون هستند: عرب، ایرانی، ترک، مصری و غیره. . . خلاصه، نتیجه از این مقدمات آنکه وقتی من خود را طرفدار پان ایرانیسم، معرفی میکنم منظورم اتحاد کلیه ایرانی نژادان (فارسیها - افغانها - آذریها - کردها - بلوچها - تاتها - تاجیکها - پارسیها و غیره) است برای حفظ عظمت و احترام تاریخ چندین هزار ساله مشترك و زبان ادبی و ادبیات مشترك و برای اشتراك مساعی در برابر خطرهای نژاد های تورانی و سامی و غیره که از اطراف همه ما را تهدید میکنند. یعنی همه ایرانی نژادان باید بدانیم که کابیش مواجهم با خطر زرد: ما مستقیماً از طرف مغرب و شما از جانب شمال بعضی هم تا نیمه در این سیلاب هولناک فرو رفته ایم. شما شاید باندازه ما احساس خطر نمیکنید، یعنی فعالیت دشمن در جناحی که شما واقعید کمتر میباشد. لیکن البته نباید غافل شوید زیرا خطر نژادی شما از طرف شمال چون آتش پنهان در زیر خاکستر است. اگر بنا بر تاریخ



مراجعه کنید همیشه از همان جانب شمال شما بوده است که تورانیها و مغولها سر ازیر شده آسیای وسطی را با آتش و خون کشیده اند . بعلاوه وقتی شما و ما دانستیم که در نژاد و زبان و تاریخ و ادبیات شریک هستیم این چهار چیز مشترك ما را دشمن در هر جگه مورد تعرض قرار دهد ولو در ممالک بیگانه چنان است که مستقیماً بهر يك از ما حمله کرده باشد . مگر وقتی عثمانیها میگویند مولوی یا سلطان محمود غزنوی ترك بوده اند شما و ما هر دو يك اندازه متأثر نمیشویم ؟ پس کاملاً روشن است که ما و شما هر دو منافع مشترك حیاتی داریم که برای حفظ آن هم مساعی مشترك لازم است و این لزوم اشتراك مساعی است که من آنرا « پان ایرانیسم » مینامم . نباید تصریح برود که با این عنوان این عقیده دارم که تمام طوایف ایرانی نژاد باید تشکیل يك وحدت سیاسی یعنی يك دولت بدهند . نه — این عقیده را در سایه دودولت هم میتوان داشت و فارس و افغان — کردولر — کابلی و هراتی — تات و تاجیک — گیلک و بلوچ — آذری و مازندرانی همه میتوانند يك اندازه دارای این عقیده باشند . قدر مشترك وحدت آنها یگانگی نژاد ، وحدت تاریخ سیاسی و ادبی و اشتراك در احساسات و آمال آینده است که این چند عامل از اهم عوامل وحدت ملیت يك ملت بزرگ است . از تمام عوامل عامل کم اهمیت تر عامل سیاسی و جغرافیائی است یعنی ولواتیکه يك ناحیه جغرافیائی بزرگ مانند فلات ایران بچند قسمت سیاسی تقسیم شده یا افراد يك ملت بزرگ مثل بنی اسرائیل بقسمت های مختلف عالم پراکنده باشند هیچیک از اینها تأثیری در ملیت و وحدت آمال ملی ندارد . یهودیها در هر جگه عالم پراکنده باشند در حقیقت تشکیل يك ملت و يك ملیت میدهند ولو تابع دولتهای مختلف باشند وقتی حزب و سینیسم ، ایچاد میشود در همه جای دنیا شعبه دارد و غیر از جمهوری دکی سینیست نمیشود . یا همان وقت که لهستان استقلال نداشت و لهستانها تابع روس و آلمان و اطریش بودند معیناً ملت لهستان و ملیت لهستانی و جرد داشت . یا وقتی صحبت از ( پان ژرمانیسم ) بمیان میآید اطریشها هم با اینکه جمهوری مستقل دارند با آلمانها هم آواز میشوند . ایرانها نیز پارسیان هند را با اینکه هزار و سیصد سال است از این مملکت مهاجرت کرده زبان باستانی خود را از دست داده و تابع دولتی دیگر هستند ایرانی دانسته و آنها نیز در آمال ملی ایران شرکت دارند و خود را ایرانی میدانند . . . . . مقصود آنکه



در حقیقت ملت غیر از دولت و ملیت سوای تابعیت است . ایرانی نژادان هم يك ملت و يك ملتیم هر چند هرانی و کابلی تابع افغان - اصفهانی و خراسانی تابع ایران - کرد عثمانی تابع ترك - پارسی و بلوچ تابع انگلیس - تات و تاجیک تابع روس و عجم بین النهرین تابع عرب باشد . و وحدت ایرانی آنطور که شرح داده شد مستلزم آن نیست که این طوائف متفرق از تابعیتهای مختلف يك تابعیت درآیند یا بلفظ دیگر تشکیل يك دولت بدهند ، چه وحدتی که منظور است علی رغم اختلاف تابعیت حاصل مییابد و هر چند از لحاظ جغرافیائی کرد يك کانون ملی جمع نیستیم ولی چون بدل خود مینگریم آتش مهر و محبت در آن میسوزد و از فراز این سطح خاکی در بر تو نباش آن یکدیگر را مشاهده میکنیم . . . . .

دا کتر افشار



مقاله فوق که بقلم د کتور افشار نوشته شده است بنا بر اهمیت محرر و موضوع نکات مندرجه اش حتماً قابل مطالعه است لهذا عیناً درج شده ما د کتور مشار الیه را قدری می شناسیم ، زیرا شناختن اشخاص جدی مشکل نیست ، خصوصاً وقتی که این اشخاص به وظیفه و صحافت و مشغولیت داشته باشند ، صحافت و جریده نگاری عبارت از نمایندگی و رهنمائی ملت است ، و رهنما به اظهار مفصل و مدلل عقاید و پروگرام خود و اسباب موجبه آنها مجبور و به شناختن خود شایق است ، لهذا شناختن او مشکل نیست ! د کتور افشار مدیر مجله و آینده ، از اشخاص فکور ایران جوان است و تاجاییکه معلومات عاجزانه ما کمک می کند - در ایران شارح اول و طرفدار شدید و پان ایرانزم ، اوست ، (۱) نگاه او آینده بعید ایران را از نزدیک دقت کردن

(۱) ولی ما مطلع نیستیم که درجه انکار یا گرویدگی مردم در ایران بعقیده ایشان بجه اندازه است ؟

میخواهد، و برای اینکه به نگاه سایر ایرانیان مطالب مرئیة خود را نیز درآرد، يك سلسله مقالات بعنوان خطرات، در مجله و آینده، مشروحاً درج نموده است که ضمناً بحثی از افغانستان هم در آنها کرده و مقالات تازه اورا میتوان ضمائم یا تعلیقات همان اساس خوانند. مقصد از ان اساس و این مقالات دعوت است به افغانها که باتفاق ایران بر علیه وحدت عربیه، (۱) و پان تورا نزم، (که آنرا خطر زرد نام نموده است) داخل مجادله شوند، و همین مسلك، اشار الیه سابق گردیده که دعوت خالص ادبی ما را (در يك مکتوب سرکشاده مندرجه جریده و شفق سرخ،) بایک کشش قلم توانای خود به عرصه خار دار، سیاست، کشاندن خواسته تاریخ مشترک ادبی مملکتین را با وحدت تاریخ سیاسی همقدم گردانیده است و ما را به دلایل تاریخی به استحکام سرحدات شمالی توجیه و تشویق کرده ایقظ مینماید که سیلاب تورانیت باز سرا زیر نشود، و تاریخ وقوعات چنگیزی را تکرار ننماید.



قبل از آنکه به مطلب توجه کنیم باید ذکر نمائیم که طرز تحریر و مخاطبه دکتور برخلاف تحریرات و مخاطبه های گذشته، بعضی افراد عاقبت نیندیش ایران فرق کلی دارد، صفای نیت و علوم مقصد؛ محرر محترم را از درجه های اراجیف صفوی، مهر منیر، حبل المنین ترقی مناسبات ادبی مملکتین

بلندتر نگاه داشته، و دیگر نه ما کبوتر باز و بونده باز هستیم و نه دختر رشید ایران، خواننده شده ایم، پس ما باید از اهرجه معلمانه و بعضی جمله های لایتفق علیها که در این مقالات موجودند بپیشانی باز اغماض بنمائیم ما بارها به دوستان خود میگفتم که تجاوز يك یا چند نفر از اهل ایران باید

( ۱ ) از وحدت عربیه ضرری بنا پایه پان ابرانزم محتمل نیست .



ما را بی حوصله نسازد، این اشخاص نماینده حقیقی ایران نمیباشند ورنه در آنجا نیز غالباً مردمی را که برای محض شهرت خود در مناسبات ابدی دو مملکت همجوار، همدین، همزبان، همحرف و همجنس هائی پیدا کنند نخواهند پسندید. اینک مقاله دکتور محترم نمونه ترقی مادی و معنوی مخاطبات ادبی طرفین بلکه معانقه قلوب و نفوس مملکتین است. جداً آرزو مندیم که این حسن روابط دوام کند - که انجمن ما این را يك وظیفه میدانند - و مطبوعات و محررین ایران در متانت و عفت قلم در موضوعاتی که به برادران افغانی شان ربطی داشته باشد از وتاسی نمایند، همکذا محررین و مطبوعات افغانی نیز

کسانیکه بدرا پسندیده اند ندانم زینکی چه بد دیده اند

چون زلف دراز مقالات مسلسل دکتور افشار را برای رهائی از حلقه ها و شکنج های سیاسی شانه کنیم انجمن ادبی، ما بمطلب اصلی خود یعنی مباحث ادبی رسیده خواهد بود که اول آنها بحث رجال و مشاهیر مملکتین است، چون در هر دو مملکت زبان فارسی شیوع دارد لهذا ما با قول جناب دکتور اتفاق داریم که این رجال مفاخر مشترك ما هستند، دکتور قبول دارند که رجالی که اهل افغانستان اند آنها را باید افغانی گفت چنانکه «مبین الدوله محمود» را تمثیلاً بیان فرموده اند، ما هم قبول داریم مشاهیری را که اهل ایران اند باید آنها را ایرانی بگوئیم مثل سعدی، حافظ و از قبیل آنها. (۱)

درباب کسانیکه اختلاف واقع میشود مگر ممکن نیست آنرا مثل هر مسئله علمیة بی تعصبانه حل و تحقیق کرد و در تهیه و تزکیه و وسایل و مواد تدبیر و تحقیق و فیصله و حل آنها بهمدیگر مساعدت و معاونت نمود؟ تا بر حسن روابط طرفین بیفزاید مثلاً اگر منوچهری خود را دامغانی گفته است او را به دامغان به بخشدند و اگر سید جمال الدین افغانی بودن خود را اظهار کرده او را افغانی (۲) تسلیم کنند.

بحث دوم که دکتور قریباً يك مقاله را کاملاً بدان سپرده است در باب تشریح کلمه فارس و ایران است.

(۱) همکذا در تاریخ ساسی مملکتین دولتهای را که اهل ایران بوده اند ایرانی باید خوانند، دولتهای که از اهل افغانستان بوده اند افغانی باید شناخت

(۲) ما تمحّب میکنیم که آقای دکتور نیز افسانه اسد آبادی بودن سید و ساخته کاری وجود اقرای او را در آنجا قبول می کنند.

جناب دکتور گمان برده اند که انجمن ما استعمال لفظ فارس فارس یا ایران : را برای ایران تحت يك نقشه دیر اندیشیده سیاسی، مسلک قرار داده است و سبب آنهم منحصراً ساختن مشاهیر است برای افغانستان (یا یکخیال دیگر که شاید دکتور اظهار آنرا مناسبت ندیده اند)، بخیال ما این و هم، بوده است و اگر مجله کابل در وقت فرصت مطالعه کنند غالباً استعمال لفظ ایران را نیز بهمین معنی دران خواهند یافت، ما خیال داریم که هرنا می را که يك شخص برای خود اتخاذ میکند بهمان نام نامیدن او مناسب تر است، چون لفظ «ایران» را ایرانی ها دوست دارند ما باید ایران بگوئیم نه فارس مخصوصاً که لفظ فارس را ناگوار میدانند ما نباید این لفظ را استعمال کنیم اگر ایران را پارس بگوئیم پس بجای «ایرانی» باید «پارسی» بگوئیم حال آنکه در هند و ایران وحتى در وطن ما هم پارسی بمعنی آتش پرست است که يك مسلمان را «پارسی» گفتن صحیح هم نیست و مخالف شعار دین مبین مشترک ما و ایران است. مترجمین عموماً مایل جستجوی لغت نزد یکی برای ادای مطلب مایترجم میباشند، چون غربی ها عموماً ایران نمیگویند بعید نیست مترجم ما هم لفظ پارس را موزون دیده برای استعمال این لفظ شاید همان لفظ فارسی که بمعنی لسان فارسی است سابق شده باشد محرر گمان داشته مادامیکه فارس يك ایالت تاریخی ایران امروزه است برادران ایرانی ما در استعمال لفظ «زبان فارسی» بمعنی «زبان ایرانی» مانعی نمی بینند. در گفتن لفظ فارس بجای ایران نیز عیبی نخواهد بود. ولی دکتور این را موجب حدوث اختلاف عظیم بین زبان مشترک طرفین میدانند که ما با او اتفاق نداریم. اگر يك کلمه از کلمات موجب اختلاف بزرگ شده میتواند پس در حق آن جریانی که در ایران برای تبدیل شیوه موجوده زبان ادبی موجود است و کلمات فارسی قبح را اگر چه صرف در يك ده یا شهر ایران مستعمل و در زبان تحریرنا ما نوس و کم استعمال یا غیر مستعمل باشند، نسبت بالنسب معموله و مروجه ترجیح میدهد چه خواهند فرمود؟ حتی از گوشه و کنار ایران صدائی شنیده و از بعضی محررین ایران مقالاتی دیده شده است که کلمات





ص ۴ عبد الغفور خان مدیر رمن و اعضای اداری شان



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



عربی را کاملاً باید از زبان ایران کشید، در حالی که این کلمات تنها باعتبار ماضی و ریشه  
عربی بوده اند و امروز اگر بر عرب ها عرض شوند نخواهند شناخت. (و اگر بشناسند  
هم ضرری نخواهد کرد) حال آنکه کل افغانستان و ایران و هند و بخارا همین شیوه را  
می شناسند (۱) امید است آقای دکتر یقین کرده خواهند بود که ادبای افغانستان  
بر استعمال لفظ پارس بجای ایران اصرار ندارند. (انجمن ادبی کابل)

(۱) الفاظ جدیدی که احتیاجات عصریه موجب تولد آنهاست داخل این بحث نیست.

